

بررسی تطبیقی طلاق بدعی در فقه امامیه و حنفیه: مبانی و راهکارها

اسدالله رضایی*

حسین رجبی**

رضا اسلامی***

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۳۰]

چکیده

دیدگاه فقهی فقهای امامی و حنفی درباره طلاق بدعی، یکی از مباحث بسیار جدی و بحث‌برانگیز در مسئله طلاق است. امامیه بر اساس مبانی فقهی خویش، چون تبعیت نص، سنت و اجماع، مصادیق چهارگانه طلاق حائض، نفساً، طلاق در طهر موقعه و طلاق جمع را طلاق بدعی و منہی، مخزم و خلاف شرع، می‌دانند و بر بطلان آن حکم می‌دهند؛ ولی فقهای حنفی، تحت همان عناوین و تبعیت سیره صحابه و قیاس، بر جواز و صحت آن پافشاری می‌کنند. اما مبانی صحت طلاق بدعی، از لحاظ پرسش‌های جدی، نه تنها توان مقابله با مبانی بطلان را ندارد، بلکه شواهدی برخلاف آن به چشم می‌خورد. از این رو راهکار اساسی حل اختلاف، بسنده کردن به «طلاق سنت» خواهد بود که این دو رویکرد فقهی بر آن توافق دارند و برابر با اصول و قواعد پذیرفته شده هر دو است.

کلیدواژه‌ها: طلاق بدعی، طلاق سنت، مبانی، نص، سیره و صحابه.

* دانش‌آموخته دکتری مطالعات تطبیقی مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول)

arizaiy@yahoo.com

** استادیار گروه مذاهب فقهی، دانشگاه ادیان و مذاهب h.rajabi313@mil.ar

*** استادیار گروه مذاهب فقهی، دانشگاه ادیان و مذاهب reslami@urd.ac.ir

مقدمه

فقه و حقوق مدنی، طلاق را در وضع اضطراری به منزله راه‌حل چاره‌ناپذیر پیشنهاد می‌کند. اما در عین اینکه در کلیات آن، میان مذاهب فقهی همسویی دیده می‌شود، در جزئیات آن، نه تنها میان فقهای امامیه و حنفیه، که میان فقهای مذاهب اهل سنت نیز، دیدگاه‌های ناهماهنگ به چشم می‌خورد. اختلافات در «طلاق بدعی»، هرچند به زمان پس از پیامبر (ص) باز می‌گردد، به تدریج در میان فقیهان دو رویکرد فقهی امامی و حنفی، جدی‌تر و با حساسیت بیشتر مطرح شده است. اهتمام این سطور، از لحاظ کثرت جمعیت دو رویکرد فقهی در میان مذاهب اسلامی از سویی و وسعت جغرافیایی منطقهای و تعاملات و مراودات پیروان دو فقه، از دیگر سو، ایجاب می‌کند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که: مبنای فقهی دو طرف در این مسئله، چیست؟ آیا می‌توان با توجه به زمینه‌های موجود، برای حل اختلاف میان دو گرایش فقهی راهکار منطقی عرضه کرد؟

رودررو قرارگرفتن دو رویکرد فقهی مبنی بر صحت و بطلان طلاق بدعی از طرفی و پیامدهای فتوای صحت و بطلان آن از طرف دیگر، این ضرورت را خلق می‌کند که مبنای فقهی برخاسته از دلایل و برداشت‌های فقیهان، واکاوی، و سرانجام راهکار حل اختلاف آنها جست‌وجو شود.

بیان مسئله

طلاق که به معنای رهایی از قید و بند ناشی از تعهدات حاصل از عقد است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۵: ۵۲۳؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱۱/۷)، به یک اعتبار به طلاق «بدعت» یا بدعی و طلاق «سنت» یا سنی، تقسیم می‌شود. طلاق بدعی، در فقه امامیه، طلاقی است که برابر با دستورهای شرع واقع نشود و از نگاه شرع بدعت و حرام به حساب آید. مصادیق چهارگانه چنین طلاقی را می‌توان به نوع اول و دوم تقسیم کرد؛ نوع اول طلاق مدخوله حائض، طلاق نفساً و طلاق در طهر موافقه است و نوع دوم آن را طلاق سه‌گانه در مجلس واحد و لفظ واحد می‌دانند و هر دو نوع آن را فقهای امامیه بی‌اعتبار و ناصحیح قلمداد می‌کنند (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۱۱۹/۹؛ نجفی، ۱۴۱۷: ۲۰۲/۳؛ بحرانی، ۱۴۰۹: ۲۶۵/۲۵).

مصادیق چهارگانه یا همان نوع اول و دوم طلاق بدعی نزد فقیهان حنفی، هرچند

مخالف شرع و سنت به حساب می‌آید، جایز و صحیح است (رضوان، ۲۰۰۴: ۱۰۴). چنین طلاق در فقه حنفیه، یا به وقت برمی‌گردد یا به عدد: طلاق واحد رجعی زن مدخوله در حال حیض و طلاق واحد رجعی در طهر موقعه، دو نوع طلاق بدعی است که به زمان برمی‌گردد. طلاق سه‌گانه یا دوگانه در طهر واحدی که در آن موقعه صورت نگرفته، اعم از اینکه سه طلاق با یک صیغه یا با سه صیغه جداگانه در یک مجلس واقع شود، طلاق بدعی است که به عدد برمی‌گردد (کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ۹۳/۳-۹۴). مصادیق یادشده با اینکه به بدعت، جور، معصیت و شیطانی توصیف می‌شوند (عبدالله، بی‌تا: ۴۱۷) نزد احناف معتبر است (همان: ۹۶/۳).

بنابراین، در اصل بدعی بودن انواع یادشده هر دو گرایش هماهنگ هستند؛ ولی امامیه آنها را ناصحیح و حنفی‌ها صحیح می‌دانند.

مبانی صحت و سقم طلاق بدعی نوع اول

با توجه به رویارویی دو رویکرد فقهی، و اینکه مبانی امامیه بر صحیح نبودن طلاق بدعی و مبانی حنفی‌ها بر صحت آن چیست و کدام رویکرد مبانی محکم‌تری دارد، ابتدا مبانی طلاق‌های حائض، نفساً و طهر موقعه، که در این سطور از آن به بدعی نوع اول یاد می‌شود و آنگاه طلاق جمع، که از آن به بدعی نوع دوم یاد می‌شود، بررسی می‌کنیم.

دیدگاه امامیه

دیدگاه فقیهان امامیه درباره طلاق بدعی نوع اول را می‌توان از دو جهت بررسی کرد:

۱. مبانی: فقهای امامیه، طلاق زن مدخوله حاضر الزوج و حائض یا نفساً یا در طهر موقعه را، بر اساس مبانی زیر بی‌اعتبار می‌دانند:

۱. ۱. تبعیت نص: آیات: «یا ایها النبی إذا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ...» (طلاق: ۱؛ بقره: ۲۸۸)، تجویز طلاق را در حالتی می‌داند که زوجه طاهر، در حال احصای عدّه و در غیر طهر موقعه باشد و حائض، نفساً و موقعه در طهر، ویژگی‌های گفته‌شده در آیات را ندارند (نجفی، ۱۴۱۷: ۵۶/۳؛ طوسی، بی‌تا: ۳۰/۱۰).

۱. ۲. تبعیت سنت: سنت مستفیضه‌ای قریب به تواتر معنوی (فاضل هندی، ۱۴۲۲: ۲۰۵/۸)، یکی دیگر از مبانی امامیه است که طلاق حائض، نفساً و طلاق در طهر موقعه را، «خلاف سنت»، «باطل» (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۷۴/۱۱، ح ۱۰۶۵۷) و «اَیْسَ طَلاَقِهَا بِطَلاَقٍ» (همان: ۴۸۱، ح ۱۰۶۶۸) می‌داند (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳۵/۹، نجفی، ۱۴۱۷: ۵۸/۳۳).

بنابراین طلاق زن‌های غیرمدخوله، غائب‌الزوج، حامله، غیرحائض (نرسیده به سن قاعدگی) و یائسه، هرچند برخی از آنها در حال قاعدگی و نفاس باشند، طبق روایت صحیحه (کلینی، ۱۴۲۹: ۲۰۶/۱۱؛ بحرانی، ۱۴۰۹: ۱۸۳/۲۵-۱۸۴)، منعی برای طلاق نخواهند داشت و به نحوی فقهای امامیه بر آن اتفاق نظر دارند (صدوق، ۱۴۱۵: ۳۴۵/).

۳. ۱. اجماع: از این مبنا به عناوین: «اتفق العلماء من الأصحاب و غیرهم علی تحریم طلاق الحائض و فی معناها النفساء» (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳۵/۹)، «الاجماع بقسمیه علی البطلان» (نجفی، ۱۴۱۷: ۵۴/۳۳-۵۵)، «بالاجماع» (فاضل هندی، ۱۴۲۲: ۲۵/۸)، «الاجماع فی عدم وقوعه طلاقاً» (بحرانی، ۱۴۰۹: ۱۸۳/۲۵) و «باجماع العلماء» (طباطبایی، ۱۴۲۱: ۲۰۵/۱۲) تعبیر می‌شود.

۲. اصول موضوعه: به نظر می‌رسد امامیه از دو جهت مطابق اصول و قواعد رایج در اجتهاد، عمل کرده‌اند و مطابق اصول دیدگاهشان را عرضه می‌کنند:

۱. ۲. ۱. مطاع بودن سنت: این اصل، اصل موضوعی است که هر دو گرایش فقهی به آن معتقد و پای‌بندند، هرچند درباره نوع سنت، اختلاف نظر وجود دارد. امامیه، اقوال، افعال و تقریر امامان معصوم (ع)، را بسان اقوال، افعال و تقریر پیامبر (ص) می‌دانند و معتقدند هر آنچه ائمه (ع) به عنوان معارف دینی مطرح می‌کنند، همه مستند به رسول خدا (ص) است و هیچ چیزی از خود بر زبان جاری نمی‌کنند (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۳۱/۱، ح ۱۵۶). بر این اساس طلاق به غیر سنت، طلاق حائض (همان: ۴۷۴/۱۱، ح ۱۰۶۵۴-۱۰۶۵۷)، و نفساً (همان: ۴۷۷/۱۱، ح ۱۶۶۲)، که مصادیق طلاق بدعی نوع اول به حساب می‌آید، طبق نص روایات صریح، باطل و بی اعتبار است.

۲. ۲. متعلق نهی شرعی: بی تردید طلاق‌های یادشده، متعلق نهی شرعی است و هرچه منهی عنه شرعی باشد، نمی‌تواند رضایت شارع مقدس را جلب کند و اراده او بدان تعلق بگیرد؛ چه اینکه عقل و خرد آدمی نمی‌تواند مؤید آن باشد که در حالت‌هایی که استراحت زن به حساب می‌آید، و زن دچار عوارض جسمی و روحی می‌شود (رضوان، ۲۰۰۴: ۱۰۵) زمان پسندیده‌ای برای طلاق باشد.

دیدگاه عالمان حنفی

طلاق رجعی در حال حیض و نفاس و طلاق در طهر واقعه، علی‌رغم اینکه به «طلاق بدعی»، «بدعتی»، «معصیتی» و «شیطانی» توصیف می‌شود (کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ۹۶/۳)، نزد عالمان حنفی (همان؛ ابن‌نجیم، ۱۴۱۹: ۲۶۲/۳) اعتبار دارد و محکوم به صحت است. تبعیت ظاهر سنت، مهم‌ترین مبنای صحت طلاق‌های بدعی نوع اول است؛ یعنی زن مدخوله غیرحائض و غیر نفساً در طهر غیرواقعه، چنانچه طلاق بر او جاری شود، سپس زوج در حال عدّه به او رجوع کامل کند، یکی از مصادیق طلاق مشروع یا سنت به حساب می‌آید و مشمول آیات طلاق (بقره: ۲۲۹؛ طلاق: ۱) است (سابق، ۱۴۱۹: ۱۷۷/۲-۱۷۸). وقوع طلاق دوم با همان شرایط مرتبه اول، همچنان حکم طلاق سنت را دارد؛ ولی طلاق مرتبه سوم، هرچند با همان شرایط پیش‌گفته اتفاق بیفتد، حق رجوع از زوج گرفته می‌شود و نیاز به محلل پیدا می‌کند.

ایجاد طلاق بر زن حائض، نفساً و در طهر واقعه، با اینکه اوصاف طلاق سنت را ندارد و از دایره شمول آیات خارج است و در زمره طلاق‌های بدعی قرار می‌گیرد، به دلیل داستان عبدالله بن عمر اعتبار پیدا می‌کند؛ یعنی وقتی عبدالله، همسر حائضش را طلاق داد، پیامبر خدا (ص) به رجوع از طلاق فرمان داد (بخاری، ۱۴۱۴: ۲۰۱۱/۵، ح ۴۵۵۳)؛ و رجوع، متوقف بر وقوع طلاق است (الحنفی الموصلی، ۱۴۲۶: ۱۳۸/۳) و صحت آن را تأیید می‌کند (کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ۹۴/۳). دستور «فَلْيُرَاجِعْهَا» ضمن اینکه رجوع را بایسته می‌کند این امکان را فراهم می‌آورد که بعد از مراجعه، طلاق، مطابق شرایط شرعی انجام پذیرد و از حالت بدعی بودن خارج شود؛ هرچند رجوع، اجباری نخواهد بود (همان؛ سابق، ۱۴۱۹: ۱۷۸/۲).

این مبنا از چند جهت نمی‌تواند صحت طلاق بدعی نوع اول را اثبات کند؛ زیرا اولاً، شواهد مربوط به حدیث مد نظر، چنین طلاق‌ی را لغو می‌شمارد؛ چنان‌که از کلمات برخی عالمان حنفی: «وَلَا نَأْتِرُ الطَّلَاقَ قَدْ أُنْعِمَ بِالْمُرَاجَعَةِ فَصَارَ كَأَنَّهُ لَمْ يَطْلُقْهَا وَكَهَذَا لَوْ طَلَّقَهَا فِي طَهْرٍ، ثُمَّ رَاجِعَهَا فِيهِ لَهُ أَنْ يَطْلُقَهَا فِيهِ أُخْرَى عِنْدَهُ لَارْتِفَاعِ الْأَوَّلِ بِالْمُرَاجَعَةِ» (زیلعی، ۱۳۱۳: ۱۹۳/۲) همین معنا استفاده می‌شود و حتی بر اساس برخی گزارش‌ها، خود عبدالله می‌گوید: «فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَ لَمْ يَرْهَأْ شَيْئاً» (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۳۵/۷، ح ۱۴۹۲۹). یا حداکثر به همان مقداری که احتمال داده می‌شود که امر به رجوع، حاکی از صحت طلاق باشد،

به همان میزان احتمال می‌رود مقصود از رجوع، رجوع به مقتضای عقد و بقای زوجیت باشد که در این صورت، رجوع به معنای لغوی و صرف نظر کردن از طلاق است، نه رجوع اصطلاحی (سیوری، ۱۴۲۲/۵۸۰).

ثانیاً، حدیث مد نظر با اینکه داستان واحدی بیش نیست، به صورت‌های مختلفی گزارش شده است؛ بر اساس نقل بخاری، نافع می‌گوید وقتی عبدالله بن عمر، همسر حائضش را طلاق داد، عمر از پیامبر خدا (ص) حکم قضیه را پرسید و حضرت فرمان رجوع داد: «فَأَمْرَةٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يَرَأَجِعَهَا» (بخاری، ۱۴۱۴: ۲۰۴۱/۵، ح ۵۰۲۲). در چندین گزارش، خود عبدالله از پیامبر (ص) می‌پرسد که همسرش را در حال قاعدگی، یک طلاق داده است، حضرت ضمن اینکه دستور به رجوع می‌دهد: «فَأَمْرَةٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يَرَأَجِعَهَا»، نحوهٔ عدّه شرعی را نیز برای وی توضیح می‌دهد (نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱۰۹۳/۲-۱۰۹۵). وقتی عمر مسئلهٔ پسرش را از پیامبر خدا (ص) می‌پرسد، حضرت از آن اتفاق در خشم می‌شود: «فَتَغِيظُ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، ثُمَّ قَالَ: «مُرَةٌ فَلْيَرَأَجِعَهَا...» (همان: ۱۰۹۵/۲، ح ۱۴۷۱-۴). عبدالله بن عمر، همسرش را در حال عادت، سه طلاق می‌دهد که رسول خدا (ص)، بدو دستور رجوع از طلاق می‌دهد (بخاری، ۱۴۱۴: ۲۰۴۱/۵).

ثالثاً، از مجموع گزارش‌ها و نحوهٔ مطرح کردن پرسش، با توجه به فضای موجود آن روز، که هنوز مسلمانان با آداب جاهلی قطع ارتباط نکرده بودند و گرفتن عدّه برای زنان مطلقه ناشناخته بود و زنان حائض، به شدت منفور می‌شدند (علی، ۱۹۷۰: ۵۵۵/۵-۵۵۶)، این نکته را کاملاً معقول می‌کند که پیامبر (ص) از این داستان دو هدف مهم در نظر داشته‌اند:

۱. **فرهنگ‌سازی عدّه:** با توجه به اینکه اسلام با ایجاد عدّه، به عملی ابتکاری دست زده است (همان: ۵۵۶/۵) پیامبر (ص) می‌خواهد گرفتن عدّه را برای زنان مطلقه به فرهنگ تبدیل کند؛ چنان‌که در اکثر گزارش‌های داستان، پیامبر توضیح می‌دهد که «همسرت را نگه دار تا پاکیزه گردد، آنگاه عادت ببیند و از آن پاکیزه شود، سپس اگر خواستی پیش از مجامعت، طلاق بده؛ و این همان عده‌ای است که خداوند دربارهٔ زنان دستور داده است» (بخاری، ۱۴۱۴: ۲۰۴۱/۵، ح ۵۰۲۲؛ نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱۰۹۴/۲، ح ۱۴۷۱-۲).

۲. **اصلاح رفتارها:** پیامبر (ص) می‌خواست رفتارهایی را که به نحوی ریشه

جاهلی داشته است اصلاح کند. طلاق و رجوع متوالی و منفورشدن زنان هنگام قاعدگی و طلاق در آن حالت، اموری بوده که با فرهنگ اسلامی سازگاری نداشته است. از این رو خشم حضرت از طلاق حائض نشان می‌دهد که مقصود حضرت از رجوع، چنان‌که در برخی نقل‌ها منعکس شده: «فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَ لَمْ يَرَهَا شَيْئاً» (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۳۵/۷، ح ۴۹۲۹)، بی‌اثرکردن طلاق در این حالت است؛ زیرا اولاً تردیدی نیست که کلمه «رجوع» در آن زمان، معنای اصطلاحی امروزی را نداشته است، بلکه به معنای عرفی آن، یعنی دوام زوجیت سابق بوده است. ثانیاً استدلال رسول خدا (ص) به آیه شریفه «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ» (طلاق: ۱)، که خطاب به شخص حضرت است، کاملاً رفتار ابن عمر را، بدان جهت که احصای عدّه در طلاق حائض، نفساً و طهر واقع نامفهوم است، بی‌اثر می‌کند.

مبانی فقهی بطلان و صحت طلاق بدعی نوع دوم

دیدگاه امامیه

بی‌تردید از نظر فقهای امامیه سه طلاق در یک مجلس به دو صورت مُرسل «أنت طالقٌ ثلاثاً» یا مرتّب «أنت طالقٌ، أنت طالقٌ، أنت طالقٌ» لغو است؛ یعنی سه طلاق یک‌جا واقع نمی‌شود (شریف المرتضی، ۱۴۱۵: ۳۰۸؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۵۱۲؛ ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۶۷۸/۲؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۰: ۳۱۳/۲)؛ البته با این تفاوت که نسبت به فرض دوم (مرتّب) اتفاق دارند بر وقوع طلاق مرتبه اول و اینکه طلاق‌های دوم و سوم لغو است؛ زیرا طلاق مطلقه، ناصحیح است؛ ولی درباره صورت اول، گروهی از اساس باطل می‌دانند و مشهور متأخران آن را بر اساس مبانی فقهی زیر، یک طلاق به حساب می‌آورند (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۶۷۸/۲؛ نجفی، ۱۴۳۳: ۴۵/۳۳-۱۴۷؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۴۲۷/۲۲).

۱. **تبعیت از ظهور نصّ:** آیات شریفه: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» (بقره: ۲۲۹) و «بَا أَيِّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ» (طلاق: ۱)، این معنا را می‌فهماند که سه طلاق، یکی پس از دیگری در دفعات متعدد (ابوزهرة، بی‌تا: ۳۰۴) با فاصله عدّه ایجاد شود و جمع دو یا سه طلاق در یک جمله یا سه جمله متوالی نه طلاق مرتبان است و نه احصای عدّه در آن تحقق پیدا می‌کند. لذا اگر کسی در رکوع نماز، پس از «سُبْحَانَ رَبِّي

العظیم»، کلمه «ثلاثاً» را اضافه کند، یا در رمی جمرات هفت ریگ را یک‌جا رها کند، نه تسبیحات سه‌گانه در رکوع صدق می‌کند و نه رمی هفت‌گانه در جمره (شریف‌المرتضی، ۱۴۱۵: ۳۰۹؛ ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۶۷۸/۲-۶۸۶).

به عبارت دیگر، بر اساس آیه نخست، با گفتن: «أنت طالق»، طلاق واحد صورت گرفته است. آوردن کلمه «ثلاثاً» از نظر ادبی چند احتمال می‌دهد: ۱. یا اخبار از گذشته است که در این صورت کذب خواهد شد؛ چون در گذشته یک طلاق بیشتر با أنت طالق ایجاد نشده است؛ ۲. یا اخبار از آینده است که در این فرض با این جمله اصلاً طلاق واقع نشده؛ چون زمانش فرا نرسیده است؛ ۳. به‌ناچار باید اخبار از حال باشد که در این صورت بدون شک سه طلاق واقع نشده و جمله کذبی بیش نخواهد شد (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۶۸۳/۲).

۲. تبعیت از ظاهر سنت: روایات فراوانی طلاق جمع در مجلس واحد را باطل می‌دانند. قدر جامع آنها، این نکته را مسلم می‌کند که سه طلاق با یک صیغه لغو است و یک طلاق بیشتر واقع نمی‌شود (کلینی، ۱۴۲۹: ۵۰۶/۱۱، ح ۱۰۶۹۵ و ۱۰۶۵۸؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۴۳۲/۲).

۳. اجماع: بطلان طلاق جمع به تبعیت از اجماع، به دو صورت اختصاصی فقهای امامیه و اهل‌البیت (شریف‌المرتضی، ۱۴۱۵: ۳۰۸ و ۳۱۵) و ضرورت مذهب (نجفی، ۱۴۳۳: ۱۴۵/۳۳) و اجماع امت، ناشی از قاعده: «كُلُّ مَا خَالَفَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ فَهُوَ بَاطِلٌ»، مطرح می‌شود؛ زیرا طلاق، با وصف سه‌گانه در مجلس واحد یا در طهر موافقه، فاقد پشتوانه کتاب و سنت است (شریف‌المرتضی، ۱۴۱۵: ۶۸۴). بنابراین، طلاق جمع به هر دو صورت مرتب و مرسل، فاقد اعتبار است و یک طلاق رجعی بیشتر ایجاد نمی‌شود.

دیدگاه حنفیه

طلاق سه‌گانه در فقه احناف، جزء زیرمجموعه‌های طلاق بائن از نوع بدعی و بینونت کبری یا غلیظه قرار می‌گیرد و برای آن یک مصداق بیشتر شناخته نمی‌شود و آن طلاقی است که با یک لفظ یا اشاره یا چند لفظ به اجرا گذاشته می‌شود. فقهای حنفی همه مصداق طلاق بدعی نوع دوم (کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ج ۹۶/۳) را با اینکه مخالف سنت

می‌خوانند، معتبر و اثرگذار می‌دانند (سمرقندی، ۱۴۱۴: ۱۸۰/۱-۱۸۱). در مقابل، ابن تیمیه (۱۴۲۲: ۲۶۹) و ابن قیم (۱۹۷۳: ۳۰/۳-۳۴) طلاق جمع در مجلس واحد را نه تنها یک طلاق بیشتر نمی‌دانند که آن را گناه، بدعت، مخالف سنت رسول‌الله (ص) و سیره اصحاب، فاقد دلیل و ناسازگار با ادبیات عرب و عرف می‌شمارند. مبنای فقهی احناف، بر اعتبار طلاق بدعی نوع دوم یا جمع، عبارت‌اند از:

۱. **تبعیت از اطلاق نصّ:** طلاق بدعی نوع دوم، مشمول عمومات آیات طلاق (طلاق: ۱؛ بقره: ۲۲۹) است (سابق، ۱۴۱۹: ۱۷۹/۲)؛ بدین معنا که به این رفتار عرفاً طلاق گفته می‌شود، و با اطلاق مفهوم طلاق، مشمول اطلاق آیات الاهی قرار می‌گیرد.

۲. **تبعیت از سنت:** طبق گزارش عبادة بن صامت، وقتی از پیامبر (ص) دربارهٔ عملکرد مردان دوران جاهلی، که همسرانشان را هزار طلاق داده‌اند، پرسیده می‌شود حضرت سه بار آن را باعث جدایی همیشگی و ۹۹۷ بار آن را معصیت می‌خواند (کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ۹۶/۳؛ البغدادی الدارقطنی، ۱۴۰۶: ۲۰/۴، ح ۵۳)، چنین طلاق‌هایی از شمول دایره سنت خارج است و جزء زیرمجموعه طلاق بدعی قرار می‌گیرد. قریب به همین مضمون از ابن عباس نقل شده که وی پرسش‌کننده را مخاطب قرار می‌دهد که «افرادی از شما با رفتار احمقانه همسرش را هزار بار طلاق می‌دهد، آنگاه نزد من می‌آید چاره می‌جوید! در حالی که خدا می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق: ۲)، و با رعایت نکردن تقوای الاهی راهی جز جدایی و معصیت خدا نیست (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۴۲/۷، ح ۱۴۹۴۳؛ کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ۹۶/۳).

۳. **تبعیت از سیره صحابه:** عمر بن خطاب مردی را که همسرش را سه طلاق کرده بود، شلاق زد و طلاق او را در محضر صحابه امضا کرد (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۴۷/۷، ح ۱۴۹۴۷). این عمل او، چون صحابه به آن اعتراضی نکردند، بیانگر اجماع آنها است (کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ۹۶/۳).

۴. **قیاس:** آنچه غیر مشروع است، اصل طلاق نیست، بلکه فساد، زنا و طولانی شدن عده بر اثر نشمردن مقدار زمان قاعدگی به عنوان عده است که در آن طلاق صورت گرفته و چیزی که اصلش مشروع باشد می‌توان آن را در حکم لحاظ کرد؛ مانند بیع هنگام اذان ظهر، که هرچند از آن نهی به عمل آمده ولی محکوم به بطلان نیست (همان: ۹۳۳-۹۶). بنابراین، طلاق بدعی نوع دوم، محکوم به صحت است.

بررسی و نقد دیدگاه و مبانی صحت طلاق بدعی

مبانی ای که فقیهان حنفی برای صحت طلاق بدعی (هر دو نوع آن) مطرح کرده‌اند، از جهاتی توان رویارویی با مبانی فقهای امامیه را ندارد:

۱. گنجاندن طلاق بدعی تحت عمومات آیات طلاق، نه تنها دلیل ندارد که دلیل بر نفی آن موجود است؛ زیرا خود عنوان بدعی، شیطانی و منهی بودن آن، مانع اندراج آن است. با وجود این، مقتضای اصل، مشمول‌نشدن و صحیح‌نبودن طلاق بدعی خواهد بود؛ به همین سبب، برخی نظریه‌پردازان امروزی، طلاق حائض و طلاق در طهر موافقه را به اجماع مسلمانان حرام می‌دانند: «فإن طلقها و هی حائضٌ أو وطئها و طلقها بعد الوطء قبل أن یستین حملها فهذا طلاق محرّم بالکتاب والسنة و إجماع المسلمین» (شعراوی، بی تا: ۲۷۵).

۲. گزارش عبادۀ بن صامت در منابع حدیثی اهل سنت جز در کتاب سنن دارقطنی نقل نشده است؛ با وجود این، دارقطنی تنها ناقل حدیث، اسناد روایت را مجهول می‌داند: «رَوَاهُ مَجْهُوْلُونَ وَ ضَعْفَاءُ إِلَّا شَيْخَنَا وَابْنَ عَبْدِ الْبَاقِي» (البغدادی الدارقطنی، ۱۴۰۶: ۲۰/۴، ح ۵۳). افزون بر آن، احتمال دارد با توجه به متن گزارش، که پرسش‌کننده از فرزندان طلاق‌دهنده زمان جاهلی بوده، پیامبر (ص) مطابق آداب جاهلی به او پاسخ داده باشد، نه مطابق آیین اسلام؛ و با این فرض، استدلال به این گزارش حتی در صورت موثق بودن سند آن بی اعتبار می‌شود.

۳. استناد به گفته ابن عباس و عملکرد عمر، بدان سبب که مستند به پیامبر نیست و کار آنها ناشی از اجتهاد شخصی بوده، مبنایی پذیرفتنی برای همگان نیست. افزون بر آن، جمله «طَلَّقَ إِمْرَأَتَهُ أَلْفًا» را که به ابن عباس نسبت داده می‌شود به عبارتهای مختلفی چون: «إِمْرَأَتَهُ ثَلَاثًا»، «... مائة»، «... ثلاثاً» (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۲۲/۷، ح ۱۴۹۴۳؛ ابن ابی شیبه الکوفی، ۱۴۱۶: ۶۳/۴، ح ۱۷۷۹۲)، «... ألفاً و مائة» (همان) نقل کرده‌اند که این پراکندگی و اضطراب در نقل، شاهد بر بی اعتبار بودن آن است.

۴. اعمال مجازات خلیفه دوم، از وقوع کار خلاف شرع حکایت می‌کند؛ از این رو جدایی و تفریقی که عمر میان زوجین ایجاد کرد، به احتمال قوی به عنوان حکم حکومتی و به دلیل «بَطَال» و بیکاره بودن شوهر بوده که نمی‌توانسته نفقه زوجه‌اش را تأمین کند و قرائنی نیز بر این احتمال طبق برخی گزارش‌ها موجود است (ابن ابی شیبه الکوفی، ۱۴۱۶: ۶۳/۴، ح ۱۷۷۹۵).

۵. صحت طلاق بدعی به شدت محل اختلاف است (عبدالله، بی تا: ۴۱۷): از طرفی، گروهی بر حرمت طلاق بدعی و گناهکار بودن مطلق ادعای اجماع دارند (شعراوی، بی تا: ۲۷۵) و در مقابل، جمع بسیاری بر وقوع آن پافشاری می کنند (کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ۹۶/۳). با این حال، افزون بر اینکه جمعی از صحابه و تابعان، چون عبدالله بن عمر، سعید بن مسیب و طاووس از اصحاب ابن عباس (سابق، ۱۴۱۹: ۱۸۷/۲-۱۸۰)، عکرمه، محمد بن اسحاق، حجاج بن ارطاة، علمای اهل ظاهر، گروهی از اصحاب ابی حنیفه و مالک و احمد بن حنبل و امام جعفر صادق (ع) از اهل بیت (ع)، بر عدم وقوع آن معتقدند، حتی برخی عالمان اهل سنت عدم وقوع آن را شایسته و مطابق اصل می پندارند. شعراوی یکی از این افراد است که عدم وقوع طلاق بدعی را مطابق اصل عدم لزوم می داند که دیگران نیز آن را تأیید کرده اند: «هذا هو الأصل الَّذی علیه أئمة الفقهاء: کمالک، و شافعی و احمد و غیرهم؛ و آن اصل عبارت است از اینکه، ایقاعات مُحَرَّم به صورت لازم واقع نمی شود» (شعراوی، بی تا: ۲۷۷).

۶. سرانجام استدلال به قیاس مبنی بر صحت طلاق بدعی، قطعاً ناتمام خواهد بود. اختلاف دیدگاهها درباره تعدد به قیاس (سعید الخن، ۱۴۱۴: ۴۷) از سویی، و منهی بودن و خلاف شرع بودن طلاق بدعی از سوی دیگر، تمسک به قیاس را با مشکل جدی روبه رو می کند؛ زیرا نخستین شرط از شرایط تعدد به قیاس، که «شرعی بودن حکم اصل» است (آمدی، ۱۴۰۶: ۲۱۵/۳)، در اینجا منتفی است. اصل در اینجا، که طلاق بدعی بدان مقایسه شده، بیع است؛ در حالی که حکم بر صحت بیع هنگام اذان، نه تنها شرعی نیست که هیچ دلیلی بر صحت آن اقامه نشده و حتی برخی چنان بیعی را باطل می شمارند (شعراوی، بی تا: ۲۷۷)، بلکه قیاس مسئله طلاق به بیع، قیاس مع الفارق است؛ زیرا هر خردمندی مقایسه امور مربوط به ناموس و زن را با بیع نمی پسندد و در فضای فقه احناف قاعده «الأصلُ فی الأَبْضَاعِ التَّحْرِیمُ» (ابن نجیم، ۱۴۰۰: ۵۷) حاکم است، در حالی که در معاملات چنین قاعده ای وجود ندارد. بنابراین، طلاق بدعی باطل است و دلیل قانع کننده ای که بتواند علی رغم خلاف شرع بودنش، دلالت بر جواز کند وجود ندارد.

زمینه‌ها و راهکارهای حل اختلاف

به نظر می‌رسد حل اختلاف فقهای دو گرایش درباره طلاق بدعی با در نظر گرفتن نکات و زمینه‌های زیر و بسنده کردن به طلاق سنت امکان‌پذیر است:

۱. زمینه‌های راهکار حل اختلاف طلاق بدعی نوع اول

با توجه به اینکه تبعیت از نصّ و سنت مسلم پیامبر اسلام (ص)، جزء اصول خدشه‌ناپذیر فقیهان امامیه حنفیه به شمار می‌رود زمینه‌هایی که صحت این نوع طلاق را فراهم می‌کند، از چند جهت ناتمام است:

۱.۱. عمل برخلاف سنت

رفتار خلاف سنت را نمی‌توان شایسته مسلمانانی دانست که خودشان را اهل سنت و متعبد به پیروی از «سنت» می‌خوانند، در حالی که چنین طلاق‌ی را خود حنفیه، خلاف سنت (سیواسی، بی‌تا: ۳۲۹/۳)، بدعت، محرم و معصیت (ابن‌نجیم، بی‌تا: ۲۵۷/۳) معرفی می‌کنند؛ بلکه بعضی آن را مخالف کتاب و سنت و اجماع می‌دانند (ابن تیمیه، ۱۴۰۸: ۱۶/۳). هر چند «سنت»، نه به معنای داشتن پاداش، بلکه به معنای طریقه و روشی است که خداوند به پیروی از آن فرمان داده است (عبدالله، بی‌تا: ۴۱۴) با این حال، میان وقوع طلاق و عناوین بدعت، معصیت، شیطانی و خلاف سنت بودن آن، سازشی وجود ندارد و از این حیث که هر دو گرایش رفتار مخالف سنت را نمی‌پسندند، هماهنگ هستند.

۱.۲. تناقض عنوان و معنوی

عناوینی چون طلاق البدعة، طلاق الجور، طلاق الشیطان، طلاق المعصية (کاشانی حنفی، ۱۳۹۴: ۹۶/۳)، افحش الطلاق، اخبث الطلاق و اسوؤ الطلاق (مرغینانی، بی‌تا: ۲۳۹/۱)، که به عنوان صیغه طلاق بدعی مطرح می‌شود، با حکم خدا که بر اساس مصالح بندگان استوار است، نه تنها سازش ندارد، بلکه متناقض است. چیزی که بدعت، شیطانی و معصیت به حساب می‌آید، چگونه مشروع باشد و به مصلحت مکلف منتهی شود؟ اگر برخی می‌گویند: «إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ (طلاق بدعی)، وَقَعَ الطَّلَاقُ وَ كَانَ عَاصِيًا» (سیواسی، بی‌تا: ۳۲۹/۳). شاید تحلیل عبارت به این باشد که از نظر حکم وضعی وقوعش منعی

ندارد؛ ولی شرعاً چنین طلاقى ممنوع و گناهکارانه است و در صورت تعارض حکم شرع و وضع، حکم شرع مقدم است؛ زیرا حنفی‌ها طبق قاعده «لَا حُكْمَ لِلْأَفْعَالِ قَبْلَ الشَّرْعِ» (ابن‌نجیم، ۱۴۱۹: ۵۷)، همانند امامیه، تقدم را از آن شرع می‌دانند.

۱.۳. مردود بودن عمل مخالف سنت

با توجه به اینکه سنت تثبیت‌شده رسول‌الله (ص) نزد هر دو گرایش فقهی، مطاع و پذیرفته‌شده است، تجویز طلاق‌های بدعی توجیهی پذیرفتنی نخواهد داشت؛ زیرا اولاً بر اساس نقل صحیح‌ترین منابع حدیثی اهل سنت، آنچه مخالف سنت پیامبر باشد، بی‌تردید مردود است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ» (بخاری، ۱۴۱۴: ۶/۲۶۷۵، ح ۶۹۱۷). هرچند برای کلمه «امر» معنایی چون تعلیمات، آموزه، رهنمود و حکم ذکر شده (بعلبکی، ۱۳۹۱: ۱۴۷) به نظر می‌رسد جامع‌ترین آن، همان سنت است؛ چنان‌که راغب معتقد است «امر» لفظ عامی است برای همه افعال و اقوال (راغب اصفهانی، ۱۴۲۵: ۸۸).

ثانیاً روایاتی وجود دارد مبنی بر اینکه طلاق حائض، برخلاف سنت و فاقد اعتبار است: رسول خدا (ص)، وقتی باخبر شد که عبدالله بن عمر همسرش را در حال حیض طلاق داده و می‌خواهد آن را با دو طلاق دیگر تکمیل کند، ابتدا فرمود: «يَا أَبْنُ عُمَرَ مَا هَكَذَا أَمَرَكَ اللَّهُ! إِنَّكَ قَدْ أَخْطَأْتَ السُّنَّةَ...»؛ سنت آن است که طلاق در طهر جداگانه ایجاد شود؛ سپس دستور می‌دهد از طلاق صرف نظر کند و پس از پاکی و بدون مجامعت، در حال طهارت طلاق دهد یا زندگی را ادامه دهد (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۴۶۷، ح ۱۴۹۵۵). چه اینکه امامان شیعه (ع)، از کلمات جدشان رسول خدا (ص) بطلان طلاق را فهمیده‌اند و جمله «فَأَبْطَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ذَلِكَ الطَّلَاقَ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۷۹/۱۱، ح ۱۰۶۶۶) را به کار می‌برند. ابن‌تیمیه نیز از این حدیث، دیدگاه امامیه را برداشت می‌کند و آن را حرام می‌شمارد (ابن‌تیمیه، ۱۴۰۸: ۱۶/۳).

بنابراین، علاوه بر اینکه حدیث حکم طلاق حائض، نفساً و طلاق در طهر موافقه را روشن می‌کند، مبنای کلی نیز به دست می‌دهد: «وَالسُّنَّةُ أَنْ تَسْتَقْبَلَ الطُّهْرَ فَتَطْلُقَ لِكُلِّ قُرءٍ» و «إِذَا هِيَ طَهَّرَتْ فَطَلَّقْ عِنْدَ ذَلِكَ أَوْ أَمْسِكْ» (البغدادی الدارقطنی، ۱۴۰۶:

۲. زمینه‌های راهکار حل اختلاف طلاق بدعی نوع دوم

بررسی عناصر تصحیح طلاق بدعی نوع دوم، از چند لحاظ صحت آن را نتیجه نمی‌دهد:

۲.۱. استوارنبودن مبنای فقهی

پایه‌های اصلی مبانی فقهی عالمان حنفی بر تجویز طلاق بدعی جمع، گزارش عبادة بن صامت و گفته ابن عباس و عمل عمر بن خطاب است؛ در حالی که هیچ یک از جمله‌های «إِنَّ أَبَاكُمْ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ فَيَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا بَأْتَتْ مِنْهُ بِثَلَاثِ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ وَ تَسْعُمَانَةٌ وَ سَبْعٌ وَ تَسْعُونَ إِثْمٌ فِي عُنُقِهِ» (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۴۲/۷، ح ۱۴۹۵۷)، از رسول خدا (ص)، در جواب کسی که پدر او همسرش را صد بار طلاق داده؛ و «يَنْطَلِقُ أَحَدُكُمْ فَيَرْكَبُ الْحَمَاقَةَ ثُمَّ يَقُولُ: يَا بَنَ عَبَّاسِ يَا بَنَ عَبَّاسِ! وَ إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - قَالَ: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق: ۲)؛ و «أَنْتَ لَمْ تَتَّقِ اللَّهَ فَلَا أَجِدُ لَكَ مَخْرَجًا عَصَيْتَ رَبَّكَ وَ بَأْتَتْ مِنْكَ أَمْرَاتُكَ» (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۴۲/۷، ح ۱۴۹۴۳)، در پاسخ کسی که همسرش را طلاق جمع داده بود و «كَانَ عَمْرٌ إِذَا أَتَى بِرَجُلٍ قَدْ طَلَّقَ أَمْرَأَتَهُ ثَلَاثًا فِي مَجْلِسٍ، أَوْ جَعَهُ ضَرْبًا، وَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا» (ابن‌ابی‌شبهه الکوفی، ۱۴۱۶: ۶۲/۴، ح ۱۷۸۴)، نمی‌تواند مبنای تجویز قرار بگیرد؛ بلکه عبارات سرزنش، عمل معصیت‌کارانه و خلاف سنت و تقوا در روایات شواهدی است که با جواز طلاق جمع سازگاری ندارد.

افزون بر آن، به نظر می‌رسد عمل خلیفه دوم، طبق روایات اهل سنت که ابتدا طلاق‌دهنده جمع را شلاق می‌زند، آنگاه طلاق او را امضا می‌کند (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۴۷/۷، ح ۱۴۹۵۷)، تنبیه قضایی و نوعی مجازات بوده است، نه حکم شرعی؛ چنان‌که در گزارش دیگر، وقتی می‌بیند طلاق جمع در میان مردم شایع شده می‌گوید: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَعَجَلُوا فِي أَمْرِ كَانَتْ لَهُمْ فِيهِ آثَةٌ فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ» (نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱۰۹۵/۲، ح ۱۴۷۲-۱۵) و بی‌تردید اقدام‌های پیشگیرانه و تنبیهی، در مقطعی از زمان نمی‌تواند برای زمان‌های دیگر که چنین مشکلی وجود ندارد، مبنای فقهی قرار گیرد.

۲.۲. بحث برانگیزبودن سیره صحابه

رفتار صحابه در حضور پیامبر (ص) و تأیید حضرت، هرچند در مثل داستان طلاق قطعی همسر رفاعه (بخاری، ۱۴۱۴: ۲۰۱۴/۵، ح ۴۹۶۰-۴۹۶۱) و فاطمه بنت قیس همسر

ابوحفص (نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱۱۴/۲، ح ۱۴۸۰) می‌تواند شاهد جواز طلاق جمع باشد، با توجه به اینکه اصل در طلاق، نزد احناف، «منع» است (ابن‌نجیم، بی‌تا: ۲۵۴/۳) و اباحه آن برخاسته از نیازی است که با یک طلاق مرتفع می‌شود (همان: ۲۵۸/۳)، روایات یادشده نمی‌تواند جواز طلاق جمع را اثبات کند؛ زیرا اولاً نه تنها فقهای اهل سنت با وجود همین روایات، به شدت دچار اختلاف هستند (ابن‌تیمیه، ۱۴۲۲: ۳۵۱/۱-۳۵۴)، گروهی از صحابه و تابعان، همچون امام صادق (ع)، آن را لغو و باطل می‌دانستند (شلتوت، ۲۰۰۹: ۲۵۷). ثانیاً طلاق‌های واقع‌شده در روایات مد نظر، به صورت متفرّق و در طهرهای جداگانه در قالب طلاق سنت بوده است (ابن‌تیمیه، ۱۴۲۲: ۳۵۱/۱). ثالثاً نه تنها رسول خدا (ص) طلاق جمع را تأیید نکرده، بلکه برخلاف تصور، حضرت آن را باطل و یک طلاق به حساب آورده است. جریان طلاق سه‌گانهٔ رکانهٔ بن عبد یزید، برادر عبدالمطلب، و محزون شدن او و حکم‌دادن پیامبر (ص) به یک طلاق، دلیل روشن این مدعا است (ابن‌حنبل، ۱۴۱۴: ۴۷۰/۱، ح ۲۳۸۷).

۳.۲. ریشهٔ طلاق جمع

شایع‌ترین طلاق هنگام ظهور اسلام میان ساکنان مکه، طلاق سه‌گانه به صورت متفرّق بوده و آن را سنت اسماعیل (ع) می‌پنداشتند (علی، ۱۹۷۰: ۵۴۹/۵). شاید نخستین بار، که طلاق جمع در مجلسی اتفاق افتاد، برای اعشی، شاعر مشهور عصر جاهلی، بود. او از همسرش ناراضی بود. بستگان همسرش او را تهدید کردند تا زنش را طلاق دهد. حتی با یک طلاق رضایت ندادند، بلکه سرانجام او را مجبور کردند سه طلاق را در یک مجلس به اجرا درآورد. او هم در قالب سه بیت، همسرش را طلاق جمع داد (آلوسی، بی‌تا: ۴۹/۲). به نظر می‌رسد چنین طلاق‌هایی حتی در زمان جاهلی وجود نداشته، ولی با اتفاقی که برای اعشی رخ می‌دهد، طلاق جمع، میان مردم مرسوم می‌شود و پس از ظهور اسلام نیز، علی‌رغم مبارزه با آن (طلاق: ۱)، به‌ویژه در زمان خلافت عمر بن خطاب، همچنان ادامه می‌یابد.

بنابراین، می‌توان گفت همهٔ گزارش‌های عدد طلاق، چون هزار بار، صد بار، به تعداد ستاره‌ها (بیهقی، ۱۴۱۴: ۵۵۲/۷، ح ۱۴۹۷۶-۱۴۹۸۰)، در آداب و رسوم جاهلی ریشه داشته است (شیرازی، ۱۴۱۹: ۹۶۶/۹) و آموزه‌های اسلام درصدد تخطئهٔ آنها است.

شواهدی تاریخی نیز بر این ادعا موجود است: «در زمان جاهلیت مردی همسرش را سه، ده و بیشتر از آن، که محدود نبود، مرتب طلاق می‌داد و مراجعه می‌کرد تا زن از زوجیتش خارج نشود؛ روزی مردی از انصار، بر زوجه‌اش خشم گرفت و گفت: «الْأَقْرَبُكَ وَلَا تَحْلِينَ مِنِّي»، زن پرسید: چگونه؟ گفت: «أَطْلُقُكَ حَتَّى إِذَا دَنَا أَجْلُكَ رَاجَعْتُكَ، ثُمَّ أَطْلُقُكَ، فَإِذَا دَنَا رَاجَعْتُكَ» (علی، ۱۹۷۰: ۵۵۳/۵).

حتی در زمان جاهلی، طلاق سوم مذموم، و محلل، جزء افراد فرومایه شناخته می‌شده و به آن عنوان «الْتَّيْسُ الْمُسْتَعَارُ» یا «الْمُجْحَشُ» می‌داده‌اند (علی، ۱۹۷۰: ۵۵۰/۵). و اگر رسول خدا (ص) محلل و محلل له را نفرین می‌کند (ابن ماجه، بی‌تا: ۶۲۳/۱، ح ۱۹۳۶) بیانگر این است که نفس طلاق سوم، مذموم و معصیت است.

۳. راهکارهای حل اختلاف

با توجه به ناتمام بودن زمینه‌ها و مبانی دیدگاه صحت طلاق بدعی (نوع اول و دوم) می‌توان برای حل اختلافات، راهکارهای جامع و منطقی به دست داد:

۳. ۱. طلاق سنت، راهکار اساسی

به نظر می‌رسد همه مذاهب فقهی، به‌ویژه دو جریان فقهی مد نظر، چنانچه بر محور «طلاق سنت» رضایت دهند، حل اختلافات به‌سادگی امکان‌پذیر است. طلاق سنت، طلاق واحد و واجد شرایطی است که در غیر ایام حیض، نفاس و در غیر طهر موقوعه (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۸۹/۱۱-۴۹۰، ح ۱۰۶۸۱؛ نجفی، ۱۴۱۲: ۳۳۱/۱۱) با جمله عربی صریح، خاص و معین ایجاد می‌شود و پس از انقضای عدّه، عقد جدید و موقوعه، صورت می‌گیرد (طباطبایی، ۱۴۲۱: ۲۲۳/۱۲؛ آل‌عصفور، بی‌تا: ۲۷۷/۱۰)؛ یا طلاق است که پس از طلاق اول، در زمان عدّه رجوع و قبل از موقوعه در طهر بعدی مجدداً طلاق دوم صورت می‌گیرد (حلی، ۱۴۲۴: ۱۰۲/۲).

در منابع فقهی احناف، دقیقاً همین‌ها را طلاق سنت می‌خوانند و در مجموع به طلاق واحدی گفته می‌شود که با صیغه صریح «أَنْتِ طَالِقٌ» (سمرقندی، ۱۴۱۴: ۱۷۵/۲)، در غیر ایام قاعدگی و نفاس و در غیر طهر موقوعه ایجاد شود. طبق روایات (ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۵۷۰/۱، ح ۲۳۸۷)، سیره عملی پیامبر (ص) و اصحاب تا دو سال ابتدای خلافت عمر

بن خطاب، طلاق جمع، یک طلاق به حساب می‌آمده است: «عَنْ أَبِي عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَ أَبِي بَكْرٍ، وَ سَتِّينَ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ، طَلَّاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً» (نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱۰۹۵/۲، ح ۱۴۷۲-۱۵).

۳.۲. مبانی فقهی - حقوقی واحد

وجود احکام کلی و اصول ثابت در همه ملل، که از آنها به «کلیات ابدی» (شاطبی، بی تا: ۲۹۸/۲)، یاد می‌شود، تردیدناپذیر است (محمصانی، ۱۹۸۰: ۲۹۰-۲۹۱) و آنچه متحول می‌شود امور جزئی است. ولی همین تحول‌پذیری امور جزئی نیز نباید خارج از مصالح عمومی مردم و شرع انجام پذیرد. بر همین اساس، اصولیان قواعدی را از متن دین استخراج کرده‌اند که تحولات را ضابطه‌مند می‌کند:

اول: قاعده حَرَج یا «المَشَقَّةُ تَجْلِبُ التَّيْسِيرَ» (شهید اول، بی تا: ۱۳۳/۱؛ ابن‌نجیم، ۱۴۰۰: ۶۴): این قاعده یکی از قواعد بنیادینی است که با پشتوانه قرآنی (حج: ۷۸) و روایی (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۳۱/۱، ح ۱۰۱۲۱؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۷۰/۸، ح ۷۷۱۵)، و نقش آفرینی آن در ابواب مختلف فقه (شهید اول، بی تا: ۱۳۰/۱؛ ابن‌نجیم، ۱۴۰۰: ۶۹)، بخشی از اختلافات جزئی میان امامیه و حنفیه را با توجه به تحولات زمانی و مکانی تسهیل می‌کند. طلاق جمع، از لحاظ ایجاد عُسْر و حَرَج و پیامد نکاح مُحَلَّل، یکی از مواردی است که با این قاعده فقهی - حقوقی توافقی میان هر دو گرایش، چاره می‌پذیرد و بی اعتبار می‌شود.

دوم: استصحاب یا «الْيَقِينُ لَا يَزَالُ بِالشَّكِّ» (شهید اول، بی تا: ۱۳۲/۱؛ ابن‌نجیم، ۱۴۰۰: ۴۷)، قاعده محل اتفاق میان امامیه و حنفیه (کلینی، ۱۴۲۹: ۲۵۹/۶، ح ۵۱۶۷؛ نیشابوری، ۱۳۹۸: ۵۵/۲، ح ۱۶۲۱)، پاره‌ای دیگر از اختلافات را سامان می‌دهد: وقوع طلاق در طُهرِ موافقه، طلاق حائض، نفساً، و طلاق جمع، به دلیل مشکوک بودن آنها، با همین قاعده باطل می‌شود و نکاح قطعی گذشته را نقض‌ناپذیر می‌کند. چنان‌که برخی از عالمان حنفی، یکی از قواعد مستخرج از این قانون را بطلان طلاق‌های مشکوک می‌دانند: «منها: شَكٌّ هَلْ طَلَّقَ أَمْ لَا؟ لَمْ يَقَعْ. شَكٌّ طَلَّقَ وَاحِدَةً أَوْ أَكْثَرَ؟ بَنَى عَلَى الْأَقْلِ» (ابن‌نجیم، ۱۴۰۰: ۵۲).

بنابراین، مبانی فقهی قابل قبولی برای صحت طلاق بدعی وجود ندارد و راهکار حل اختلاف به این است که هر دو گرایش، به طلاق سنت، که بر آن توافق دارند،

نتیجه

طلاق بدعی یکی از محورهای اختلافی بسیار مهم میان حنفیه و امامیه است که امامیه بر مبنای تبعیت نصّ، و سنت و اجماع بر بطلان آن و احناف بر همان مبانی و تبعیت سیره صحابه و قیاس، بر صحت آن تأکید می‌کنند. مجموع بررسی‌ها نشان‌دهنده این نکته است که مبنای صحت طلاق بدعی، که بیشتر مستند به ظاهر سنت و سیره صحابه و قیاس می‌شود، دچار مشکلات ضعف سند، نابرابری در متن و متعارض با سیره پیامبر (ص)، صحابه و تابعین و قواعد اصولی چون نفی حرج و استصحاب است؛ از این رو نه تنها دلیل قانع‌کننده‌ای بر اثبات مبنای صحت طلاق بدعی وجود ندارد، که چنین طلاق‌ی به منهی، محرّم، معصیت‌کارانه و خلاف شرع توصیف می‌شود. رضایت دادن هر دو رویکرد فقهی به «طلاق سنت»، که همه مذاهب بر آن توافق دارند، اساسی‌ترین راهکار حل اختلاف به حساب می‌آید و این راه‌حل، همان‌گونه که اختلافات را به حداقل کاهش می‌دهد، موجب همسویی میان امامیه و حنفیه می‌شود.

Archive of SID

منابع

قرآن کریم.

آل عصفور، حسین بن محمد (بی تا). *الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع*، قم: مجمع البحوث العلمية، الطبعة الاولى.

ألوسی البغدادی، السيد محمود (بی تا). *بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب*، تصحیح و ضبط: محمد بهجة الأثری، بیروت: دار الکتب العلمية.

آمدی، علی بن محمد (۱۴۰۶). *الاحکام فی أصول الاحکام*، تحقیق: سید الجمیلی، بیروت: دار الکتب العربی، الطبعة الثانية.

ابن ابی شیبہ الکوفی، عبدالله بن محمد (۱۴۱۶). *المصنف فی أحادیث والآثار*، ضبط و تصحیح و ترقیم: محمد عبد السلام شاهین، بیروت: دار الکتب العلمية، الطبعة الاولى.

ابن ادريس حلی، محمد بن احمد (۱۴۱۰). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الثانية.

ابن بابويه القمي (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۵). *المقنع*، تحقیق: لجنة التحقیق التابعة لمؤسسة الامام الهادي (ع)، قم: مؤسسة الامام الهادي (ع).

ابن تیمیه، أحمد بن عبد الحلیم (۱۴۰۸). *الفتاوی الكبرى*، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، مصطفى عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمية، الطبعة الاولى.

ابن تیمیه، أحمد بن عبد الحلیم (۱۴۲۲). *جامع المسائل*، تحقیق: محمد عزیر شمس، إشراف: بكر بن عبدالله أبو زيد، بیروت: دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، الطبعة الاولى.

ابن تیمیه، أحمد بن عبد الحلیم (۱۴۲۶). *مجموع الفتاوی*، تحقیق: أنور الباز، عامر الجزائر، بیروت: دار الوفاء، الطبعة الثالثة.

ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۴۱۴). *المسند*، تصحیح و تحقیق و تعليق: صدقي محمد جميل العطار، بیروت: دار الفكر، الطبعة الثانية.

ابن قيم الجوزیه، محمد بن ابی بكر (۱۹۷۳). *اعلام الموقّعين عن رب العالمين*، مقدمه و تعليق و ارجاع: طه عبد الرؤف سعيد، بیروت: دار الجليل.

ابن ماجه (قزوینی)، محمد بن يزيد (بی تا). *سنن ابن ماجه*، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار احیاء الکتب العربية.

ابن نجيم، زين الدّین بن ابراهيم (۱۴۰۰). *الأشباه والنظائر علی مذهب ابی حنیفة النعمان*، حواشی و اخراج احادیث: زكريا عميرات، بیروت: دار الکتب العلمية، الطبعة الاولى.

ابن نجيم، زين الدّین بن ابراهيم (بی تا). *البحر الرائق شرح كنز الدقائق*، بیروت: دار المعرفة. ابوزهره، محمد (بی تا). *الأحوال الشخصية*، قاهره: دار الفكر العربي.

بحرانی، يوسف (۱۴۰۹). *الحلائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الاولى.

- بخاری، محمد بن اسماعیل (١٤١٤). صحیح البخاری، ضبط، ترقیم و شرح الفاظ: مصطفى ديب البُغا، بيروت، دمشق: دار ابن كثير و اليمامة للطباعة، الطبعة الخامسة.
- البغدادي الدارقطني، علي بن عمر (١٤٠٦). سنن الدارقطني، تعليق: محمد شمس الحق العظيم آبادي، بيروت: عالم الكتب، الطبعة الرابعة.
- بيهقي، احمد بن الحسين (١٤١٤). السنن الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى.
- حلّي، شمس الدين محمد بن شجاع (١٤٢٤). معالم الدين في فقه آل ياسين، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول.
- الحنفي الموصلي، عبد الله بن محمود (١٤٢٦). الاختيار لتعليل المختار، تحقيق: عبداللطيف محمد عبدالرحمن، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الثالثة.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد (١٤٢٥). مفردات الفاظ القرآن الكريم، تحقيق و تعليق: صفوان عدنان، قم: ذوى القربى، الطبعة الرابعة.
- رضوان، زينب (٢٠٠٤). المرأة بين الموروث والتحديث، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- روحاني، سيد صادق (١٤١٢). فقه الصادق (ع)، قم: دار الكتاب، مدرسة امام صادق (ع)، چاپ اول.
- روحي بعلبكي، محمد مقدس (١٣٩١). المورد: فرهنگ عربى - فارسى، تهران: اميركبير، چاپ چهارم.
- زيعلى، فخر الدين عثمان بن على الزيعلى (١٣١٣). تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، قاهره: دار الكتاب الاسلامى.
- سابق، سيد (١٤١٩). فقه السنّة، اشرف: مكتبة البحوث و الدراسات، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية.
- سعيد الخن، مصطفى (١٤١٤). أثر الاختلاف فى القواعد الأصولية فى اختلاف الفقهاء، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الخامسة.
- سمرقندى، علاء الدين محمد (١٤١٤). تحفة الفقهاء، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية.
- سيواسى، محمد بن عبدالواحد (بى تا). شرح فتح القدير على الهداية، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية.
- سيورى، مقداد بن عبدالله (١٤٢٢). كنز العرفان فى فقه القرآن، مقدمه و تحقيق: عبدالرحيم العقيقى البخشايشى، قم: نويد اسلام، چاپ اول.
- شاطبى، ابراهيم بن موسى (بى تا). الموافقات فى أصول الشريعة، بيروت: دار المعرفة.
- شبيرى زنجاني، سيد موسى (١٤١٩). كتاب نكاح، پژوهش و نشر: مؤسسه پژوهشى رأى پرداز، قم: چاپ اول.
- شعراوى، محمد متوكلى (بى تا). فتاوى النساء، اعداد و دراسة والتحقيق: مركز التراث لخدمة الكتاب والسنة، قاهره: المكتبة التوقيفية.
- شلتوت، محمود (٢٠٠٩). الفتاوى دراسة لمشكلات المسلم المعاصر فى حياته اليومية العامة، قاهره: دار الشروق، الطبعة التاسعة عشر.
- طباطبائى، سيد على بن محمدعلى (١٤٢١). رياض المسائل: تحقيق الاحكام بالدلائل، قم: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعة الاولى.

بررسی تطبیقی طلاق بدعی در فقه امامیه و حنفیه: مبانی و راهکارها / ۹۵

- طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۰). *منهاج الصالحین*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد (۱۴۰۴). *المعجم الكبير*، تحقیق: حمدی بن عبد المجید السلفی، موصل: مكتبة العلوم والحكم، الطبعة الثانية.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۰). *النهاية في مجرد الفقه والفتاوى*، بیروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثانية.
- طوسی، محمد بن الحسن (بی تا). *التبيان في تفسير القرآن*، مقدمه: آقابزرگ تهرانی، تحقیق: احمد قصیر العاملی، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- العاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (بی تا). *القواعد والفوائد في الفقه والاصول والعربية*، تحقیق: السيد عبد الهادی الحکیم، قم: مكتبة المفید.
- العاملی (شهید ثانی)، زین الدین علی (۱۴۱۶). *مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام*، تحقیق و نشر: مؤسسة المعارف، قم: چاپ اول.
- عبدالله، عمر (بی تا). *أحكام الشريعة الإسلامية في الأحوال الشخصية*، قاهره: دار المعارف.
- علی، جواد (۱۹۷۰). *المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام*، بیروت: دار العلم للملایین، بغداد: مكتبة النهضة، الطبعة الاولى.
- فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن الحسن (۱۴۲۲). *كشف اللثام عن قواعد الاحكام*، تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الاولى.
- الکاشانی الحنفی، علاء الدین ابی بکر بن مسعود (۱۳۹۴). *بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع*، بیروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثانية.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹). *الكافي*، قم: دار الحديث، الطبعة الاولى.
- مَحْمَصَانِي، صبحی (۱۹۸۰). *فلسفة التشريع في الاسلام، مقدمة في دراسة الشرعية الإسلامية على ضوء مذهبها المختلفة و ضوء القوانين الحديثة*، بیروت: دار العلم للملایین، الطبعة الخامسة.
- مرغینانی، علی بن ابی بکر عبد الجلیل (بی تا). *الهداية شرح بداية المبتدئ*، بیروت: المكتبة الاسلامية.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). *التحقیق في كلمات القرآن الكريم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- الموسوی (شريف المرتضى)، علی بن الحسین (۱۴۱۵). *الانتصار*، تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم.
- نجفی، محمد حسن (۱۹۹۲/۱۴۱۲). *جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام*، بیروت: مؤسسة المرتضى العالمية و دار المورخ العربي، الطبعة الاولى.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۱۷). *جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام*، تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم: الطبعة الاولى.
- نیشابوری، مسلم بن الحجاج (۱۳۹۸). *صحيح مسلم*، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار الفكر، الطبعة الثانية.